

# حرفه بیمار حسابداری

چرا حسابدار در جهان سوم، وارجمله در ایران، جایگاه به حق و شایسته خود را پیدا نمی‌کند؟ چرا صورت های مالی و دیگر گزارش های رسمی حسابداری و اطلاعاتی که از این مجاری ترویج می‌شود، چندان جدی گرفته نمی‌شود؟ چرا حرفه حسابداری در بطن نهادهای تجاری و صنعتی جهان سوم ریشه نمی‌دواند؟ چرا به رغم وجود هزاران تجربه مستقل در استقرار نظام حسابداری، سنت حسابداری با دوامی پانمی‌گیرد؟ چرا حرفه حسابداری را احترام و اعتبار عمومی برخوردار نیست؟ چرا به آنچه مشاور مدیتریت و حسابداری می‌گوید، عمل نمی‌شود، و مدیران و صاحبان شرکت‌ها با وجود درک اهمیت کنترل های حسابداری و حسابرسی، نسبت به آنها رغبت چندان نشان نمی‌دهند؟

یکی از پاسخ های معمول و سنتی به این سؤال مساله مالیات است. شرکت های کوچک و بزرگ بسیاری هستند که اصلاً "گرد دفتر و دستک"، حساب و کتاب نمی‌چرخند تا مبادا با ماموران مالیات و بیمه و امثال آنان دست به گریبان شوند. از اینانی که چنین ادریشه با حسابداری بیگانه اند، توقعی هم نیست. البته، در واحدهای سنتی و بازاری، این چنین برخورد نامعقولی با حسابداری هنوز هم در جریان است. با این همه، این پاسخ در مورد موسسات بسیاری صادق نیست.

درواقع، درحوزه مسائل اجتماعی، جواب به چراهاساده نیست. مشکلات همواره درپیوند بامجموعه ای از عوامل اجتماعی قابل توضیح است. بایست دیدگاهی نظام گرایا سیستماتیک داشت تا پاسخ های معقول را فراهم آورد. مشکل این نیست که درکشوردرحال توسعه حسابدار به قدر کافی وجود ندارد، حمایت دولتی از حرفه نمی شود، کتاب و نوشته حسابداری ارزشمند در دسترس نیست، دانشکده ها و مراکز علمی حسابداری محدود است، برنامه های درسی حسابداری جامع نیست، موسسات حسابرسی کم تجربه اند، ... مشکل فراتر از اینهاست. علت " عمده و اصلی " فقدان انگیزه های " مادی " در شرکت ها برای افزایش و ارتقای بهره وری تولید و کارآیی عملکرد است. این عامل ناشی از ساختار کلی جوامع جهان سومی است. در این جوامع، برخلاف کشورهای که تجربه سرمایه داری تمام عیار یا کلاسیک دارند، رابطه بین عملکرد صنعتی - تجاری و نظام پاداش (کسب درآمد و سود در مورد شرکت ها و کسب حقوق و مزایا در مورد افراد) آشفته و غیر عقلایی است. شرکتی که بهره وری کار بالاتر دارد، بسازده تولیدی بیشتر دارد، ارزشیوه های مدیریت پیشرفته تر استفاده می کنند، کنترل کیفیت دقیق تری اعمال می کند، کارمندان سخت کوش تری دارد، مدیرانش دقت و دوندگی بیشتری می کنند، ... لزوماً پاداش بهتری از رقبای کامل و غیرفعال خود نمی گیرد، چه بسا سطح سود نازل تری هم داشته باشد. به بیان دیگر، توزیع درآمدها و سود بر آن چنان معیارهای ناعادلانه ای استوار است که ربطی به کارآیی و بهره وری ندارد. این معیارهای غیرعقلایی انگیزه های اقتصادی شرکت ها جهت افزایش سازده تولید و کارآیی عملکرد را ضایع می کنند.

(۱) هدف از این مقاله صرفاً " شرح همین عامل پایه ای و بنیادی است.

(۲) اگر هم چنین انگیزه هایی هست به دلیل احساسات، عواطف، و علائق شخص مدیر است و ریشه اقتصادی ندارد.

دلیل اصلی این تناسب ناعادلانه بین کارآیی و نظام پاداش هانقش ماشین دولتی درجهان سوم است. در این کشورها، ماشین دولتی سهم عمده ای در تولید محصولات و خدمات دارد. این دستگاه بروکراتیک غالباً فرسوده، معیارها، ضوابط، و محدودیت هایی غیرمنطقی تحمیل می کند. اگر انزومونه - های استثنایی بگذریم، تجارب و تولید در این کشورها غالباً ارتباط با بروکراسی دولتی را ایجاب می کند. هر تاجر و تولیدکننده اروپایی یا آمریکایی که به جهان سوم می آید، فراگرفته است که پیوندهای خود را با دستگاه اداره کننده مستحکم کند؛ مثلاً، اگر به کشورهای عربی حوزة خلیج فارس می رود، با فلان شیخ یا امیر در تماس باشد، و فلان سلطان یا شاهزاده را به عضویت شرکت خود در آورد تا موفق شود. این دستگاه عظیم نه تنها قسمت عمده اقتصاد را کنترل می کند، بلکه با وضع قوانین به طور مداوم شرایط را تغییر می دهد: کالایی که ورود آن امروز مجاز بوده، فردا ممنوع می شود؛ انحصار بر کالای الف برقرار می شود و از کالای دیگر برداشته می شود؛ تولید در محدوده الف امروز آزاد است و فردا منع می شود؛ صنعت ب امسال مورد حمایت قرار می گیرد و دو سال آینده از آن حمایت نمی شود؛ به تاجر ج سهمیه ورود کالای پایا پایا تعلق می گیرد، و به تاجر د که هم ترازاوست تعلق نمی گیرد؛ تغییرات مداوم نرخ برابری ارز فروش و سود شرکت را دستخوش نوسانات عمده می کند؛ معافیت های مالیاتی مختلف از قبیل معافیت ماشین آلات تولیدی یک سال برقرار و سال بعد برجیده می شود؛ مواد اولیه برای تولید محصول ه امسال موجود است و سال آینده در اختیار نیست . . . خلاصه با هر فشار سیاسی و تنش اجتماعی، دولت تصمیماتی می گیرد که بر وضع حال و آینده شرکت های تولیدی و تجاری تاثیر عمیق می گذارد. این تصمیمات ناهمگن و عجولانه شرایط نامناسی برای ثبات رویه و پا گرفتن

سنت های متقن تولید و مبادله به وجود می آورد. حاصل چنین اوضاعی بی میلی سرمایه گذار و مدیر به سرمایه گذاری بلند مدت و تمایل او به ورود به بازارهای خرید و فروش و واسطگی کوتاه مدت است. همواره راه های ساده تری از بهبود بهره وری و کارایی برای پول درآوردن وجود دارد.

درچنین شرایطی، رابطه عملکرد و سیستم پاداش هامغشوش می شود و به صورتی کاملاً غیرعقلایی درمی آید. حال اگر در این اوضاع و احوال حسابدار بقیه فلان تاجر بیاصنعتگر را بگیرد و بگوید، " آقا! با استقرار نظام حسابداری بهای تمام شده ۱۰٪ ارزشینه های شما کاهش می یابند،"

" دوست عزیز با برقراری کنترل های داخلی صندوق ۲٪ به منافع شما اضافه می شود." مدیرارجمند با تهیه صورت پرداخت های نقدی، نقدینه شما ۷٪ بهبود می یابد، "... گوش شنوایی پیدا نخواهد کرد. چنین مدیر یا تاجری راه های ساده تری برای افزایش سود می شناسد، راه هایی که ناشی از وجود یک نظام تولیدی خدماتی غیرعقلایی است.

تاموقعی که می توان زمین خواری کرد، بار دو بند با مقامات و ماموران سهمیه گرفت و جنسی تولید یا وارد کرد و به چند برابر قیمت واقعی فروخت، ارتغییرات نرخ ارز استفاده کرد، در بازار دونه رخسی (آراد و سیاه) مانور داد، تاموقعی که می توان به نرخ گزاف پول نزول داد، با واسطگی ثروت اندوخت، با پرداخت رشوه حقوق انحصاری به دست آورد، سهمیه مواد اولیه گرفت و در بازار غیرقانونی فروخت تا زمانی که می توان پورسانت های کلان از فروشندگان خارجی و داخلی گرفت، بسار و بفروشی کرد، در معاملات سلف شرکت کرد، و تاوقتی

(۲) اگر به سرمایه گذاران در این کشورها قول ۱۰٪ سود هم ظرف ۵ سال داده شود، کسی حاضر نخواهد شد پنج ساله سرمایه گذاری کند. " تا پنج سال، کمی مرده و کمی زنده است " دنبال راهی می رود که سه ماهه بارده سرمایه خود را لمس کند.

خرید و فروش و معامله به شانس، بخت، و اقبال بستگی داشته باشد و برضوابط قمارگونه ای استوار باشد... دیگر ۵٪ افزایش بهره وری چه صیغه ای است، دیگر ۹٪ کارآیی تولیدی بیشتر به چه کاری آید، دیگر برنامه کاهش هزینه ها از طرف چه کسی جدی گرفته می شود، و... باید در جستجوی کسی بود که بایک امضا و اعطای حقوق ویژه به شرکت سود رابه يك پاره دوبرابر کند و سرنوشت شرکت را تغییر دهد، تا آن زمان که معیارهای بهره وری و کارآیی در جامعه مجرای رشد طبیعی نیابد و به رسمیت شناخته نشود، حسابداری چگونه ریشه خواهد دو اند؟ و حسابرسی کجابه یاری گرفته خواهد شد؟

تا موقعی که پول در آوردن آسان باشد (یا برعکس این حالت، تقبل زیان به سادگی به وقوع پیوندد)، رقابتی در کار نباشد، و راه های رشد به بالا بردن کیفیت کالا، کارآیی تولید، بهره وری نیروی کار و امثال اینها محدود نباشد، استقرار نظام های حسابداری پویا و کارا و برقراری روبه های پیشرفته و نوین حسابرسی و حسابداری ممکن نخواهد بود، بویژه این که چنین اقداماتی مشکلات عدیده ای ارقییل تعهدات مالیاتی، عوارض، پرداخت های بیمه، و... روی دست شرکت می گذارد.

آیا نتیجه آنچه گفته شد این است که تا آن مرحله که پای بست سست این خانه قوام نگیرد، تا دیر بنادرست نشود، بنا را نمی توان ساخت؟ نه، به هیچ وجه، ابداً مخالفتی با کسانی که از نقاط دیگری می خواهند این بنا را تعمیر کنند، ندارم. خود من هم، به سهم خود، در چنین مسیری کام برمی دارم. هر اقدام روبنایی (ارقییل ترجمه کتاب، گسترش کلاس های آموزش حسابداری، تقویت انجمن های حرفه ای تنظیم قوانین یک دست تر حسابداری) می تواند به تقویت و استوار

دیربناکمک کند. اما امیدندارم که این اقدامات مشکل اصلی وعده را بچاره باشد. به علاوه برای مشکل اصلی نیز راه چاره ساده ای نمی شناسم. می دانم که صدها عامل باید شکل گیرد تا دیربناقی اقتصادی - اجتماعی پردوام و معقولی برقرار شود و در آن وضع هر چیزی جای واقعی خود را پیدا کند، هر چیزی معنی و مفهوم جدی به خود بگیرد، و به قول عوام، " حساب و کتابی در کار باشد. " مدیر بدانند که تنها از طریق افزایش کارآیی، ارتقای بهره وری، افزایش صلاحیت و خبرگی شخصی، ارتقای کارآمدی نیروی کار، بهبود کیفیت محصولات، و افزایش بازده تولیدی (که همه اینها به معنی رفاه بیشتر برای جامعه است) وضعش بهتر می شود و اعتبار و احترام می یابد؛ کسی هست که اردش کار او را با این معیارها محک بزند، و راه های غیر عقلایی و غیر اخلاقی میان بری وجود خارجی ندارد. (۴)

آن دیر ساخت، نه فقط برای حرفه حسابداری، بلکه برای سلامت حرفه های بسیار دیگری نیز ضرورت دارد. در این فاصله، هر اقدامی صورت گیرد، در حکم مسکن است و حرفه بیمار حسابداری را شفا کامل نیست. آنچه صورت پذیرد، اصلاح یا رفرم نظام حسابداری است، انقلاب نیست ●

(۴) توهم وجود راه های میان بر کسب سود به اندازه وجود چنین راه هایی خطرناک است.